

## تاریخ اسلام

نهضتی که پیامبر اسلام پایه گذار و رهبر آن بود به مانند هر نهضت انقلابی دیگری با یک جنبش و انقلاب ارتجاعی مواجه شد.

نهضتهای انقلابی سایر پیامبران هم از این جنبش های ارتجاعی در امان نمانده اند، قرآن و تاریخ بسیاری از این نمونه ها را بیان می کند. همانند رجعت قوم موسی در بازگشت به گوساله پرستی به هنگام غیاب چهل روزه موسی و یا اشاره حضرت عیسی در بیان لزوم بعثت خود به رجعت قوم یهود از تعالیم موسی و یکتا پرستی. همچنین خداوند در آیه شریفه ۲۵۳ سوره بقره می فرماید:

"...ولو شاء الله ماقتل الذين من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من امن ومنهم من كفر و لو شاء الله ماقتلوا و لكن الله يفعل ما يريد"

"...و اگر خدا می خواست پس از فرستادن پیامبران و معجزات آشکار مردم با یکدیگر در مقام

خصومت و قتال بر نمی آمدند لیکن بعد از آن برخلاف و دشمنی باهم برخاستند که برخی ایمان آورده و بعضی کافر شدند و اگر خدا می خواست باهم بر سر جنگ و نزاع نبودند و لیکن خدا به مصلحتی که داند هر چه مشتتشان تعلق گیرد خواهد کرد."

در این آیه شریفه ارتجاع در بالاترین حد خود یعنی جنگ و کشتار میان مومنین بیان شده است.

همچنین جنبشهای ارتجاعی در انقلابهای اخیر نیز به وضوح قابل مشاهده است، همانند جنبش ارتجاعی که پس از انقلاب فرانسه رخ داد و به بازگشت استبدادطلبان و رجعت جامعه فرانسه به وضعیت قبل از انقلاب انجامید.

البته باید در نظر داشت انقلابهای ارتجاعی با توجه به وسعت و ابعاد هر انقلاب با انقلابهای دیگر متفاوت است. عمق هر جنبش ارتجاعی به ابعاد و عمق انقلاب تکاملی آن جامعه بستگی دارد. بعنوان مثال در انقلابی همانند انقلاب فرانسه که جنبه سیاسی و آزادیخواهانه داشت جنبش ارتجاعی محدودتر از جنبش ارتجاعی است که در انقلابی که پیامبر اسلام پایه گذار آن بود که تحول ژرفی در کلیه ابعاد جامعه بر جای نهاد می باشد.

ما همواره در تاریخ شاهد این فراز و نشیبها می باشیم. و باید توجه داشته باشیم که از ثمره این سنت تاریخ است که جوهره انسانیت نمایان می شود. این شکست ها و رجعتها جزو طبیعت تاریخ است زیرا اگر خط تکاملی تاریخ بدون فراز و نشیب تداوم داشته باشد، عنصر انتخاب و کوشش جهت رسیدن به آن از بین خواهد رفت. و این امر به این معنی است که در تاریخ اصالت به کار انسانهاست و اگر خط تکاملی تاریخ همواره باقی باشد، آن وقت دیگر کار انسانی و تلاش و زحمت و رنج انسانها دیگر بی معنا می شود.

پس وجود اصل رجعت در تاریخ برای ما انسانها پیام دارد و آن اینست که: "این انسانها هستند که با کار خود تاریخ را می سازند."

در این مقاله سعی می کنیم به جنبه ها و گوشه هایی از ماهیت و دلایل و ابعاد رجعت در تاریخ اسلام پردازیم و در مقاله های بعدی با الگو گرفتن از تجربه جنبش ارتجاعی که در "انقلاب اسلامی پیامبر اکرم" صورت پذیرفته است به مکانیزم های رجعت در انقلاب اسلامی ایران که در حقیقت با الگو برداشتن از انقلاب پیامبر اسلام به پیروزی رسیده است می پردازیم.

### (۱) معنی و ماهیت ارتجاع و مراحل عملی شدن آن :

ارتجاع، گریز از رویه و نظام اسلامی و رجعت به رویه و نظام جاهلی است. رویه اسلامی از قرآن و سنت گرفته می شود. قرآن رویه مکتوب و سنت رویه معمول است. گاه از ارتجاع به تخطی از احکام الهی و سنت پیامبر نیز یاد شده است.

در زمان پیامبر رجعت نمی توانسته است به صورت یک جریان اجتماعی نیرومند و مقتدر در دستگاه و حکومت وجود داشته باشد، بلکه در شکل رجعت فردی پدیدار می گشت. رجعت در فرد با بازگشت به اعمال و عادات و پندارهای جاهلی صورت می پذیرد.

"ان الذین امنوا ثم كفروا ثم امنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم سبيلا/ بشرالمنافقين بان لهم عذابا اليما" (سوره نساء آیه ۱۳۷ و ۱۳۸)

"آنان که ایمان آوردند بعد کافر شدند سپس ایمان آورده و باز کافر شدند و آنگاه بر کفر خویش افزودند خداوند نه می آمرزدشان و نه راه می نمایدشان. منافقان را مژده ده که برایشان عذابی دردناک است."

اما فرد مرتجع در بحث ما بیشتر بر مرتجعی اطلاق می شود که می کوشد اجتماع را به جاهلیت باز گرداند یا عملاً باز می گرداند، کسی که علاوه بر گرایش شخصی به سنن و عادات و رسوم جاهلی در رجعت سیرین و در نتیجه رجعت جامعه موثر و سهیم است.

اینان برای تسریع و توفیق بیشتر در تبهکاری نخست بر مقامات عالی دست انداخته و پس از چیرگی بر مردم و بدست آوردن قدرت نظامی و نفوذ و آمریت سیاسی شروع به دگرگونسازی سیاست و اقتصاد و قضا، بتدریج نظامات جامعه را دستخوش تحول انحطاطی می گردانند.

رجعت سیاسی نقطه عطفی در جنبش ارتجاعی محسوب می شود، زیرا تسلط رجعت طلبان بر قدرت سیاسی و حکومت، عوامل چندی را بخدمت جریان رجعت می گمارد و جریان آن را به طرز وحشتناکی تشدید می کند:

الزام موسسات اجرایی، تهدید و اعدام، تطمیع بوسیله پول و جاه و مقام و شهرت، اغوای ناشی از رفتار مقامات برجسته و... عواملی هستند که رفته رفته کردار و خوی اشخاص را دگرگون

می سازد و مایه تثبیت متقابل اعتقاد و رفتار اجتماعی، معتقدات و جهان بینی مردم با رفتار جاهلانه حاکمان تجانس و توافق می یابد.

در تاریخ اسلام نیز همان گونه که بعدا اشاره خواهیم کرد، امویان که پیش قدم و گرداننده و عامل جنبش و انقلاب ارتجاعی بودند، ابتدا دست به رجعت سیاسی زدند و سپس رجعت اقتصادی را به اتمام رساندند و کار رجعت اقتصادی را به بعد از تحقق این دو موقوف کردند. این کار بسیار هوشمندانه بود. زیرا هر گاه با عقاید اسلامی به ستیزه بر می خواستند مشتشان وا شده و پرده نفاق از چهره شان دریده می شد و باعکس العمل مسلمانان مواجه می شدند و نه تنها نمی توانستند جنبش ارتجاعی را به پیروزی برسانند بلکه در رسیدن به سلطنت و مقام هم ناکام می ماندند. در صورتی که دگرگونی اعتقادی پس از قبضه کردن حکومت و شریان های اقتصادی کشور ناممکن و ناشدنی نبود.

در حدیثی هم که از پیغمبر بیان شده است مراحل جنبش ارتجاعی کاملا بیان شده است:

"اذا بلغ بنو العاص ثلاثین رجلا اتخذوا مالا لله دولا و عباد الله خولا و دین الله دغلا"

"هنگامی که پسران عاص به ۳۰ تن برسند اموال عمومی را که متعلق به خداست به ثروت

شخصی تبدیل کرده دست به دست خواهند گردانید، و بندگان خدا را برده خویش خواهند ساخت و دین خدا را مایه فریب و خیانت خواهند کرد."

در این حدیث ۳ مرحله مهم اقتصادی، سیاسی و عقیدتی بیان شده است. در رجعت اقتصادی رابطه حکام و مردم با ثروت عمومی تغییر یافته و بشکل جاهلی در می آید. تعبیر "اتخذوا عبادالله خوولا" بیان رجعت سیاسی و تغییر رابطه حکام با مردم از همسانی به عبودیت مردم و حاکمیت مطلقه است. رجعت اعتقادی نیز با تعبیر "اتخذوا دین الله دغلا" بیان گشته است و آن تغییر نقش دین در معتقدات مردم از عامل سعادت و رستگاری به ابزار تحمیق و بدبختی است.

## ۲) دلایل وجود ارتجاع در هر نهضت انقلابی و تکاملی:

در هر انقلاب، تحول در نیروی اجتماعی یعنی انسانها روی می دهد و هر گونه تغییر و تحول بر تحول در خوی و اخلاق و عادات مردم مبتنی می شود و نیروی اجتماعی تربیت شده و تحول پذیرفته بعنوان ضامن اجرا و ادامه نظامات اجتماعی تلقی خواهد گشت. از طرفی تحول اعتقادی و اخلاقی امری نسبی است نه مطلق. بعبارت دیگر، در هر نهضت انقلابی، اولاً: تحول اساسی اعتقادی-اخلاقی در فرد بکمال نمی رسد و ثانیاً همه افراد مشمول تحول نمی شوند. در نتیجه هم بقایای دوران کهن و آثار اعتقادی، روانی، اخلاقی، فکری پیشین تا اندازه یی در فرد باقی می ماند و هم برخی افراد اصلاً تحول نمی پذیرند و همچنان اعتقادات و اخلاق گذشته را در خویش نگه می دارند. عناصر تحول ناپذیرفته و بقایای عقاید و خوی و عادات قدیم در افراد عامل اصلی و عمده گرایش جامعه به عهد کهن و نظام پیشین است.

## الف) عناصر تحول ناپذیرفته:

این عناصر که در اصطلاح اسلام، کافر نامیده می شوند به ۲ دسته تقسیم می شوند: کفار و منافقین.

کفار خصومتشان را نسبت به اسلام و مسلمانان تصریح می نمایند و به همین دلیل خطر تاثیرشان بر جامعه اسلامی کمتر است، اما منافقین کفاری هستند که چون با استتار و تظاهر به مسلمانی بدون جامعه رخنه کرده اند نقش ارتجاعی خطیری بازی می کنند بطوریکه نقش کفار در این زمینه در مقایسه با آنان ناچیز است. در قرآن هم خطر منافقین بیشتر از خطر کفار مورد تاکید قرار گرفته است. همچنین کفار در بیرون منطقه اسلامی ساکن اند و منافقین در درون جامعه اسلامی مقیم اند و همین امر باعث ارتقاییشان به مقامات و موقعیت ها می شود و خطرشان را به بی نهایت می رساند.

## ب) بقایای عقاید و خوی و عادات قدیم:

ترک عقاید و خوی و عادات قدیم حتی برای افرادی که مشتاقانه به اسلام ایمان آورده بودند نیز میسر نبود. تا رسوبات روانی عهد کهن در شخصیت افراد باقی بود و تحول مطلوب اعتقادی و اخلاقی در ایشان بکمال نرسیده بود دگرگونی نظامات اجتماعی به نقطه مطلوب نمی رسید و هر دم بصورت منکرات و کردار ناپسند سر می زد و این امر جریان رجعت را تقویت می کرد.

### ۳) تعیین رهبر برای جریان ضد رجعت:

پیامبر اسلام می فرماید:

"لست اخاف علی امی غوغاء تقاتلهم و لا عدوا یجتاحهم و لکنی اخاف علی امتی ایمه

مضلین ان اطاعوهم فتنوهم و ان عصوهم قتلوهم" (نهج الفصاحه ۴۷۲)

"برملت خویش از آشوبی که آنان را به خون بکشد نگران نیستم و نه از دشمنی که بر

میهنشان بتازد، بلکه بر ملت خویش از پیشوایان گمراه گری بیمناکم که اگر از آنان فرمان

برند ایشان را به کفر می گروانند و اگر از فرمان آنان سر پیچند می کشندشان."

همچنین خداوند در سوره مائده که آخرین سوره ایست که بر پیامبر نازل شده است می

فرماید:

"...الیوم ییس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون..." (آیه ۳ سوره مائده)

"اکنون دیگر کافران از دین شما نا امید شده اند. باید از چیز دیگری بترسید و آن ترس از

من است."

یعنی خطر از درون شما را تهدید می کند نه از بیرون. از خدا ترسیدن، ترس از قانون

خداست. ترس از اینکه مبدا خطایی مرتکب شود و با عدل خدا طرف شود. پس ترس از

خدا یعنی ترس از خود و تخلفات و جرایم خود.



اهمیت مساله ولایت در این است که "ولی" ادامه دهنده نهضت و جهاد پیامبر است. ولایت به این معنی متمم و مکمل و حافظ رسالت بشمار می آید. اینکه در آیه شریفه "الیوم اکملت دینکم و اقمت علیکم و رضیت لکم الاسلام دینا..." (مائده، آیه ۳)، از تعیین ولی بعنوان تکمیل و اتمام دین تعبیر شده است به همین دلیل بوده است.

رجعت خواهان چون راهی برای محور و نابودی قرآن- سنت نداشتند منافقانه تحت عنوان دفاع از دین و دلسوزی برای آن بتاویل قرآن پرداختند تا از این راه به تغییر تدریجی آیین اسلام دست بزنند.

وظیفه ولی و جانشین پیامبر جلوگیری از این سوء تاویل ها و انحراف ها در مسیر انقلابی است که پیامبر پایه گذار آن بوده است.

به همین دلیل پیامبر قبل از رحلت خودش بارها به این مسئله اشاره فرمودند از جمله در روز عید غدیر خم که با صراحت به این مساله اشاره کردند و یا حدیث منزلت که در آن مقام

علی (ع) را نسبت به خود همانند مقام هارون نسبت به موسی می داند غیر از اینکه بیان می دارد پس از من پیامبری نخواهد آمد. و یا روایتی که در آن از علی (ع) بعنوان کسی که بر سر تاویل قرآن خواهد جنگید و رهبر جهاد داخلی است نام می برد. و...

جانشینی علی انتصاب به مقام رهبری ضد رجعت بود.

حال به رجعت در سه مرحله اقتصادی، سیاسی و اعتقادی در جامعه پس از پیامبر می پردازیم.

### • رجعت اقتصادی:

در چندین آیه از سوره مبارکه بقره پس از بیان شمه ای از تحول انقلابی اقتصادی که صورت پذیرفته، رجعت اقتصادی منع شده است. مهمترین خصلت تحول تکاملی اقتصادی تحریم ربا و تایید داد و ستد و مبادله است.

"...احل الله البيع و حرم الربوا فمن جائه موعظه من ربه مانتھی فله ما سلف وامره الی الله

ومن عاد فاولی کاصحاب النار هم فیها خالدون"

سوره بقره آیه ۲۷۵

"...خداوند تجارت را حلال کرده و ربا را حرام، هر کس پس از آنکه پند و اندرز

کتاب خدا بدو رسید از این عمل دست کشد از گذشته او در گذرد و عاقبت کار او

باخدای مهربان است و کسانی که از این کار دست نکشند آنان اهل جهنم اند و در آن

جاوید معذب خواهند بود."

همچنین پیامبر در سخنرانی حجه الوداع می فرماید: "ربای دوران جاهلیت از بین رفت... سرمایه و در آمدتان از خود شماست. نه ظلم (اقتصادی) کنید و نه ظلم (اقتصادی)

بینید."

کعب بن عیاض از قول پیامبر اکرم (ص) می گوید: "ان لکل امه فتنه و فتنه امتی

المال"

"هر ملتی عامل گمراه گر و رجعت بری دارد و عامل گمراهی و رجعت بر ملت من

ثروت است"

حال رجعت اقتصادی را در دوران خلفا و حکومت امویان بررسی می کنیم:

### ۱) دوره ابوبکر: دشواری رجعت اقتصادی

تصور و انتظار عامه از حاکم و حکومت هنوز تغییر نیافته بود. حاکم همچنان خدمتگذار دین و ملت و عهده دار یک وظیفه سنگین شمرده می شد نه صاحب یک امتیاز عمده و

ویژه. از این رو، حاکم نمی توانست مقامش را وسیله تنعم و عشرت نامشروع خود سازد.

در دوره ابوبکر، نظام اقتصادی اسلام بهمان حال اولیه باقی ماند. رجعت خواهانی که در

توطیه سقیفه دست داشتند یا با اغماض از آن، امام را در ضعف و عجز از تعرض

نگهداشتند بر آن شدند که تا مزد خویش را باز گیرند و نظم اقتصادی را بسود خویش بگردانند ولی با بی میلی و بیمناکی ابوبکر روبرو شده و کاری از پیش نبردند.

همه مسلمانان از خزانه سهمی داشتند و در این حق کسی بر دیگری امتیاز و رجحانی

نبود. عمر ابن خطاب در راس جمعی از اصحاب که از آثار روانی دوران جاهلیت هنوز

پاک نشده بودند یک پیشنهاد ارتجاعی در مورد تقسیم درآمد دادند دایر بر تفصیل

کسانی که در تدین به اسلام پیشی گرفته بر کسانی که بعدها و مثلاً بعد از فتح مکه به

اجبار و اضطرار و بدون رغبت به آن گرویدند. لیکن ابوبکر پیشنهادشان را نپذیرفت و

گفت: "اینها چیزهایی هستند که پاداشش بعهدہ خداست و بس. ولی این معاش است

و وسیله زندگانی و در تقسیم آن، رعایت مساوات بهتر است تا امتیاز دادن افراد بر

یکدیگر."

ابوبکر به استانداران و فرمانداران دستور می داد تا در منطقه ماموریتشان از دستبرد

قدرتمندان به اموال مردم یا عواید عمومی جلوگیری کنند و توانگرانی که به خوش

گذرانی و عیش و نوش بسر می بردند نکوهش می کرد.

اما رویه ابوبکر در این زمینه از انحراف و ارتجاع خالی نبود. تخلف وی از حکم قرآن

در مورد ارث فاطمه (س) از فاحش ترین اقدامات ارتجاعی او بود. وی از حکم خدا

انحراف جست تا خاندان پیامبر را از لحاظ اقتصادی و احتمالاً به سازش و معامله سیاسی  
وا دارد.

ابوبکر با تاویل قرآن دست زد و میراث دهی را که در قرآن عمومی است و اطلاق آن  
بر میراث دهی مالی مقدم و اولی بر میراث دهی علمی می باشد را بر میراث علمی و  
معنوی تخصیص داد.

همچنین در کنار رجعت هایی که در رویه اقتصادی حکومت به ظهور پیوست رجعت  
های انفرادی چندی جسته و گریخته بانجام رسید و در تحول ارتجاعی جامعه اثر

گذاشت. این رجعت ها بیشتر در زمینه کسب مال بود و اصول اسلامی در این خصوص  
زیر پا نهاده می شد. مانند: خالد بن ولید که از سرداران حکومت بود به منظور تسلط  
یافتن بر مال و ناموس "مالک بن" بطرز ظالمانهای او راکشت اما ابوبکر از گناه او  
در گذشت و مواردی از این دست بسیار است.

## ۲) دوره عمر: زمینه ساز رجعت بزرگ

عمر هم همانند ابوبکر خزانه را مایه عشرت خویش نساخت. در دومین نطقش  
گفت: "شما بگردن من چند حق دارید که بیادتان می آورم تا مرا بر ادایش ملزم  
سازید. حقتان بگردن من یکی اینست که مالیات بر اراضی و سهمیه دولتی غنایم را فقط

به اندازه شرعی بستانم، دیگر این حق که این در آمدها را جز در موارد شرعی آن مصرف نکنم."

در زمان خلافت عمر با فتح ایران و مصر و متصرفات امپراطوری روم ناگهان در آمد مسلمانان افزایش یافت. پیدا شدن این ثروت عمر را به این فکر انداخت که چه کند؟ همه مال را بین مسلمانان تقسیم کند یا بتدریج بین آنان توزیع نماید؟ سر انجام نوعی بودجه بندی بوجود آورد. نام هر یک از مسلمانان را در دفتری ثبت کردند و با رعیت سبقت در اسلام و یا نزدیکی او به پیامبر برای او مقرری نوشتند.

عمر این خطاب می گوید: "سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست هیچ کس یافت نشود که در این ثروت بیحق باشد یا از آن به او پردازم... سهم من هم از این ثروت همسان شما است. لکن با این تفاوت که هر کدامان بر حسب منزلتی که نسبت به کتاب خدای عزوجل و پیامبرش داریم. یعنی هر کس بر حسب رنجی که در راه اسلام کشیده یا سبقتش در این راه، و ثروتش در اسلام، نیازمندیش.... آنگاه برای هر بدری (کسانی

که در جنگ بدر حضور داشتند) مواجب سالانه ای بمبلغ ۵ هزار درهم و برای مهاجرین و احدیان سالانه ۴ هزار درهم و.... تعیین نمود."

دیری نگذشت که تنی چند از صحابه با همین درآمد به تجارت و مضاربه پرداختند و از این راه ثروتی سرشار اندوختند. به موازات این از غنیمتهای جنگی هم که پیاپی افزایش

می یافت نصیب بیشتری به آنان می رسید. نتیجه آن شد که طبقه ای تازه در اسلام پدید گشت که اشرافیت معنوی و مادی را باهم در آمیخت. عمر تا آنجا که می توانست کوشید تا نگذارد این دسته به مال اندوزی عادت کنند و فاسد گردند. اما قریش فراموش نکرده بود که پیش از اسلام واسطه تجارت جهان بودند، تجارتی که آسیا و اروپا را به هم می پیوست. آنان از این راه تجربه ای بسیار گرانبها اندوخته بودند. عمر سعی داشت مناصب مهم را به این عده ندهد. سیاست مالی که عمر در پیش گرفت بر قریش ناگوار آمد و سرانجام خلیفه کشته شد. آسودگی خاطر آنان (ثروت مندان) وقتی به کمال رسید که پس از عمر، عثمان زمامدار مسلمانان گشت. سیاست مالی عثمان، قریش و جز قریشیان را به دست اندازی به مال مسلمانان گستاخ کرد. و مقرر کرد که عمر سخت می گرفت را افزایش داد.

در حقیقت عمر، با سیاست مالی که در پیش گرفت، زمینه را برای تبعیضات خاینانه عثمان و توطئه امویان ایجاد کرد.

### ۳) دوران عثمان: رجعت فاحش و گستاخانه اقتصادی

ابوسفیان صدر منافقان رجعت خواه بشنیدن موفقیت توطئه امویان در روی کار آوردن عثمان کار سلطنت اموی را تحقق یافته دانست و آنرا بهترین فرصت برای دست بدست گرداندن سلطنت و ثروت میان امویان شمرد.

عثمان در همان بدو کار به حمایت از منافع امویان و دارو دسته شان پرداخت. ثروتهای ملی را که متعلق به عموم ملت بود با روشهای مادی سودجویانه که خاص عصر جاهلیت بود به بنی امیه و یاران حاکم اختصاص داد. طبقه ممتاز عصر جاهلی روز بروز

متمول تر و بخوشگذرانی متمایل تر می شد و عامه مردم زیر بار فشار عشرت اقلیت می خمید و در قید و بند اقتصادی و سیاسی آنان گرفتارگر می گشت.

عثمان نه تنها بر خلاف رویه خلفای پیشین عمل کرد علاوه بر آن رجعت های دیگری هم انجام داد:

اولاً: هر چه از ولایات به خزانه سرازیر میشد بی محابا تقسیم می کرد یا به جیب این و آن می ریخت و بیهانه اینکه اینک فقیر چیزی برای گذراندن بگیرد توانگر را ثروتمند می ساخت.

ثانیاً: با بذل و بخشش بیجا و ناروا مخصوصاً به بنی امیه و خویشاوندانش ثروت بیکران آنانرا هنگفت تر می کرد.

ثالثاً: به متفندان توانگر رخصت داد برای بازرگانی و سودجویی به بلاد مفتوحه بروند و از اینطریق ثروتشان را کلان تر گردانند و بعشرت پردازند.

در این دوره طرز دخل و خرج کشور بکلی دگرگون شد و به بیت المال به چشم مال و منال شخصی نگریسته شد. و تذکرات و اعتراضات مردم به هیچ شمرده شد.



پیشرفت ارتجاع بقدری محسوس بود که هر که دلش برای اسلام می سوخت و از حاکم پروایی نداشت آن را بیان می کرد:

امام علی بن ابیطالب شاهد عادل این دوره درباره رویه اقتصادی عثمان می فرمایند: "تبعیض قائل شد و بد تبعیضی قائل شد". "سومین خلیفه چون ستوری که میان سرگین و کاهدان بلولد و جز انباشتن شکم اندیشه ای بسر راه ندهد با اندوختن ثروت همت گماشت و هم قبیله گانش بهمدستی وی به چپاول اموال عمومی که مال خداست پرداختند و بدانسانکه شتر علف نوریس بهاره را آزمندان می بلعند ثروت عمومی را بلعیدن گرفتند. تا آنکه رشته قدرتش بگسلید، کارش به پایان آمد، و روزگار غارتگری بسر رسید." (نهج البلاغه ۲۰/۱)

در این زمان تفاوت مالی و اختلاف طبقاتی ژرفی پدیدار گشت و طبقه اشرافی بیکاره خوشگذران و سودجویی بظهور آمد ناپایبند به اصول اخلاقی مذهب و ترک دین گفته. طیفهایی از قماش طبقات خوشگذران و متنعمی که قرآن در شرح نهضت پیامبران در حال ستیزه باهر دین و پیامبری که برای خوشبختی و بهروزی توده می آید مجسم و مصور ساخته است و همانکه بستیزه با نهضت اسلام برخاست و سپس ره رجعت سپرد.

(۴) رجعت اقتصادی در سلطنت اموی :

چون خلافت دگرگونه گشت و در آخرین تغییر توسط معاویه به "سلطنتی خشن" مبدل شد دگرگونی ژرفی در کار اقتصاد همراه آورد مقرراتی که پایه اداره بیت المال بر آن نهاده شده بود زیر پا نهاده شد و مال خدا بجای آنکه براه خلق او صرف شود بکام پادشاهان و حاشیه نشینان دربار و چاپلوسان و گدایان دعاگو فرو رفت، کاخ عدالت اسلامی از هم پاشید و دو طبقه محکوم ستمکش، و حاکم ستمکار، بیش از پیش فاصله گرفت.

پادشاهان اموی ثروت مردم را پپای همدستان و نوکران خود می ریختند و دست عمالشان را باز گذاشته بودند تا هر چه می خواهند بکنند. عوائد عمومی بشکل ابزاری در مبارزه داخلی بکار می رفت و صرف خرید وجدان افراد طبقات گوناگون می شد. علی (ع): "ایشان (امویان) رشوه خوارانی هستند که با پول مردم وجدان افراد زشتکار و خدعه بازو خاین را می خرند."

"مال الناس" مال شخصی شاهان اموی شمرده می شد. معاویه در برابر اعتراضاتی که به وی می شد می گفت: "جهان مال خداست و من جانشین خدایم. هر چه از مال خدا بردارم حق من است و اگر چیزی را تصرف کنم مجازم."

#### • رجعت سیاسی:

الف) شیوه حکومت کردن

ب) تصدی حکومت و ادامه دادن آن

## لف) شیوه حکومت کردن

### ا) دوران ابوبکر:

رجعت سیاسی با تجربه مقام خلافت آغاز گشت، این عمل به مجرد رحلت پیامبر توام با تخلف از نص و وصیت آنحضرت دایر بر ولایت و امامت علی بن ابیطالب انجام شد. تخلف نامبرده را باید نخستین قدم در راه جاهلیت و سرفصل جنبش ارتجاعی دانست.

جانشین و وصی پیامبر با ید از قدرت کامل تفسیر قرآن و سنت و آگاهی موثق به آنها، و قدرت اجتهاد یا توانایی استنباط احکام و تطبیق نظم اجتماعی اسلام بر جامعه اسلامی برخوردار می بود. پیامبر هم در حدیث ثقلین دو توشه نفیس را که مایه بقا و استحکام جامعه و ملت است را قرآن و عترت بیان میکند.

با تخلف از وصیت پیامبر اکرم در مورد وصی خود صرفنظر از ضایع شدن حق علی (ع)، جهش فاحشی در جهت ارتجاع انجام شد و بر اثر آن راه برای زمامداری کسانی که با اسلام دشمنی داشتند و از ایمان و تقوی و فضیلت بی بهره بودند هموار گشت تا جایی که "طلاق" یا آزاد شدگان فتح مکه بر کشور و مقدرات ملت تسلط جابرانه یافتند.

در خلافت ابوبکر وظایفی که پیامبر برای قایم مقامش تعیین فرموده بود جملگی بتصدی او در نیامد و تنها قسمت اجرایی و اداری حکومت بعهدہ اش واگذار شد و وظیفه اصلی و عمدہ اش که امامت و رهبری امت باشد از عہدہ اش بیرون ماند.

خلافت ابوبکر و دو جانشینش خلافتی ناقص بود. ابوبکر در حالی به خلافت نشست که در وجودش اثری از نبوغ علمی یا احاطه بر تعالیم و شریعت اسلامی نبود. سابقه زندگی چندان درخشانی هم نداشت. نه در جهاد دلیری و اخلاص و تقدیمی نشان داده بود و نه ملکات فاضله یا پارسایی جالب توجهی در وی سراغ می رفت و نه ثباتی در مراسم بروز داده بود. توانایی علمیش در زمانی که نظیر سلمان ها و ابوذر ها و عمارها حضور داشتند ناچیز بود. چنانکه در علم تفسیر از وی چیزی که درخور ذکر باشد در کتب حدیث نمی توان یافت. و در پاسخ از معنی آیه می گوید: "اگر درباره کلام خدا چیزی بگویم که مراد نبوده باشد آنوقت از کیفر خدا بکجا توانم گریخت!" معلومات تفسیری این خلیفه بقدری اندک و ناچیز است که مفسری همانند حافظ جلال الدین سیوطی از مفسرین نامی اهل سنت نتوانسته بیش از ده مطلب تفسیری منقول از وی بنویسد و می نویسد: "از ابوبکر رضی الله عنه در علم تفسیر جز آثاری جدا اندک که تقریباً از ده مطلب تجاوز نمی کند بخاطر ندارم" در حالیکه بلافاصله می نویسد: "از علی در علم تفسیر بسیار روایت کرده اند. ابوطیفیل در این باره گفته است که من در یکی از نطقهای علی حضور داشتم، می گفت: پیرسید، بخدا قسم از هر چه می خواهید

برسید بشما اطلاعاتی خواهم داد. در باره قرآن از من سوال کنید. بخدا قسم آیه ای نیست که ندانم در شب نازل گشته یا روز، در دشت نازل گشته یا کوهستان..."

همچنین ابوبکر به سنت هم آنچنان احاطه ندارد: احمد بن حنبل امام اهل سنت و موسس

مکتب فقهی حنبلیه با وجودیکه یک میلیون حدیث در بر داشته است در کتاب "مسند"

که بیش از پنجاه هزار و هفتصد حدیث ثبت کرده تعدا حدیثی که از ابوبکر نقل کرده

حدود شصت می باشد. ابن کثیر بعد از زحمات فراوانی که کشید هفتاد و دو حدیث از

ابوبکر گرد آورده و آنرا مجموعه "مسند صدیق" نامیده است که لازم بذکر است این

روایات صرف نظر از کمیت آنها از نظر سند و از حیث متن محل بحث و مناقشه

است. وانگهی برخی ارزش حدیثی چندانی ندارند و بیشتر به حرف می مانند تا به

حدیث. مانند اینکه "رسول خدا شتری به ابوجهل اهدا فرمود" و...

## (۲) دوران عمر:

رجعت از لحاظ رویه حکومت در دوره حکومت ابوبکر و عمر بسیار آهسته و نا محسوس

بود. عمر مانند ابوبکر کمتر دست خویشاوندانش را در اداره امور حکومتی باز می گذاشت

و این خویشنداری بیشتر نتیجه فشار افکار عمومی و اصرار آن برتبعیت از سنت مستحکم

پیامبر اکرو بود. کمتر کسی را بخاطر دوستی یا خویشاوندی ماموریت مهم دولتی می

سپرد، خاصه اگر از اصول اسلام بدور و بنا شایاست آلوده بود. به همین سبب قریش را که

در میانشان ارتجاع طلب و سود جو فراوان بود مجال نمی داد تا از پی جاه و توانگری غاصبانه یا آزمندانه بدیگر بلاد رخت کشند و در پرتو قدرت سیاسی عنصر عرب بازرگانی شیره جان خلق را بکنند.

استانداران و والیان بلاد سر خود رها نمی شدند. بازرسان کوچکترین کار استاندارها و فرماندارها را زیر نظر داشتند و دایما به خلیفه گزارش می دادند.

شیوه مشاوره و تبادل نظر با اصحاب و صاحب نظران کشور همچنان متداول بود، حاکم در کارهای مهم با ایشان مشورت می کرد و رایشان را بکار می بست. این رویه دلیل آن بود که هنوز به حکومت با نظر شخصی و خود خواهانه نگریسته نمی شد.

وجود آثار درخشان رویه اسلامی در این دوره و تبعیت کلی حاکم از سنت سیاسی پیامبر جنبش ارتجاعی را بیکباره عقیم نهاد بلکه منافقان از وضع موجود بسود خویش استفاده می بردند و با تقویت خلیفه در برابر امام و اصحاب بزرگ طرفدارش امتیازاتی کسب کردند. بنی امیه که کارگردانان اصلی جنبش ارتجاعی بودند در زمان عمر قدرتی بدست آوردند. بهمین سبب عثمان در تقویت امویان و گماشتن خویشاوندانش به رویه عمر استناد می کرد.

(۳) دوران عثمان:

در این دوره شیوه حکومت به جاهلیت گرایید و بدعت ها در آن پدید آمد. بسیاری از احکام قرآن و نقطه نظرها و روشهای پیامبر مورد غفلت قرار گرفت و انکار می شد.

عثمان از محبوب شمردن و تکریم دشمنان دیرینه پیامبر راهی برای تقلیل و هتک حرمت حضرت علی (ع) جسته بود. دنباله روان امویش تاکتیک حتک حرمت پیامبر را از راه هتک حرمت و احترام علی (ع) و خاندان پیامبر در پیش گرفتند و رسم لعن علی را در بالای منابر پدید آوردند.

ابوبکر و عمر جرات نکرده بودند دشمنان پیامبر را که تبعید و طرد شده بودند از تبعید بدر آورند چه برسد به اینکه آنان را از مقربین خود سازند و حکومت را به آنان بسپارند. اما عثمان این عمل گستاخانه را انجام داد، حکم بن ابی اعاص (عموی خود) را با تکریم وارد مدینه کرد سپس او و فرزندانش را به اداره امور مهم منصوب کرد، چنانکه حارث بن حکم بر شوون مدینه حاکم گشت و مروان بن حکم مونس و وزیر وی شد.

باند مرتجع اموی، حکومت عثمان را که عنصری از امویان بود سخت مغتنم شمرده و از ابتدای کار در تحکیم موقعیت خویش از آن استفاده کردند. ابوسفیان در بدو حکومت عثمان به امویان سفارش می کند:

"یا بنی امیه! تلقفوها تلقف الکره فوالذی یحلف به ابوسفیان ازلت ارجوها لکم ولتصرن الی سببانکم وراثه"

"آی بنی امیه! حکومت را بسان تویی دست بدست بگردانید. قسم به آنچه به آن سوگند می خورم که همیشه آرزومند بوده ام که حکومت به شما تعلق گیرد و به کود کانتان به میراث رسد."

تغییر مورد دلخواه امویان، تنها با نفوذ هر چه بیشتر عناصر اموی در دستگاه حکومت و قبضه کردن کامل آن و سپس موروثی کردن آن در خانواده اموی میسر بود. پس چنان در آن رخنه کردند که عثمان در دستشان جز عنصری بی اراده چیز دیگری نبود و او را به هر سو می خواستند می کشاندند.

با مردن و یا کشته شدن و همچنین کنار زدن و تبعید تعداد عمده ای از اصحاب با ایمان، اندک اندک روح همبستگی و یگانگی نیز در توده مردم ضعیف شد ولی چنانکه ذکر شد عمر با سخت گیریهای خود در مقابل تعصبات قومی و نژادی از یک سو و سرگرمی مسلمانان به جنگهای خارجی از سوی دیگر به مسلمانان اجازه نمی داد که به گذشته خود فکر کنند یا در صدد زنده کردن امتیازات جاهلی بیفتند. عمر همچنین با ایجاد توازن در دادن پستهای حکومت بین قبایل مختلف توازن قدرت را حفظ می کرد. اما با روی کار آمدن عثمان و عزل و نصب های یکسویه اش قدرت را عملاً در دست امویان قرار داد.



بنی امیه در زمان عثمان تا جایی در تغییر نظام سیاسی اسلام به سلطنت کامیاب و موفق شدند که در اواخر کار از تصریح به اینکه حکومت سلطنتی و خاص اموی است پرهیز نداشتند. با مرگ عثمان گروه رجعت طلب اموی به حد کافی قدرت گرفته بودند و حتی می توان گفت نیمه استقراری هم گرفته بود. ( کوفه در دست ولید، شام در دست معاویه و مصر در دست عمرو عاص).

نکته دیگری را هم که باید در این دوره به آن توجه داشت این است که برای نخستین بار در جامعه اسلامی آنروز بحثهایی مطرح می شد که تا آن زمان سابقه پرسش و بحث در مورد آن وجود نداشت.

پس از برخورد عقاید اسلامی با علم کلام ملتهای نو مسلمان بحثهایی همچون جبر و اختیار و قضا و قدر به میان مسلمانان کشیده شد. این ارمغان تازه مسلمانهای شرق و شمال شرقی شبه جزیره برای ساکنان صافی طبیعت این سرزمین بود. از این زمان است که هواخواهان هر فرقه یا هر نحله و یا هر پیشوا یا طرفداران هر نوع تفکر علمی یا سیاسی، کوشیدند تا برای اثبات درستی نظرات خود از آیات قرآن استفاده کنند. و در این امر اقدام به تاویل های بسیاری زدند تا آنجا که حتی برای توجیه کردار خود و کشتن فرزندان پیامبر هم به آیات قرآن متوسل می شوند.

و این امر با ناتوان بودن خلیفه و اطرافیانش و همچنین حکام و فرمانداران رجعت خواهش در فهم قرآن و تعالیم اسلام و ناآشنایی و دوری گزیدن آنان از سنت صریح و روشن پیامبر، جامعه را با ایجاد شبهه ها و سؤالهای فراوان روبرو می کرد و مرتبا از درک و فهم آیات قرآن و اسلام دور می ساخت و جامعه را بسوی بیگانه شدن با معنا و مفهوم و عمق تعالیم قرآن و اسلام می کشاند.

چه عاملی می توانست استخفاف عامه مردم را نسبت به اصول و سنن اسلامی بیش از تخلفات گستاخانه صحابه ای چون عثمان جلب کند. صحابه ای که به خوش سابقی و خویشاوندی نزدیک با پیامبر اکرم شناخته می شد. تبعیض قایل شدن میان خویشاوندان حاکم با عامه مسلمانان در بهرهمندی از درآمد عمومی، انتصاب افراد ناشایست و سوی استفاده چی به مقامات کشوری و لشکری و طرف مشورت قرار دادن و سرازیر کردن میلیونها درهم به جیب آنها، و در همان حال عزل اصحاب رسول خدا از ولایت و سرداری سپاه، و نصب دشمنان او بجای آنها و به مشاوره گرفتن و پست دادن به تبعیدیهای پیامبر، و در عوض تبعید کردن کسانی که او را امر بمعروف و نهی از منکر می کردند همانند ابوذر هاو... اینها اذهان عامه را با جاهلیتی ضد آدمی انس داده بود و زشتی و پلیدیش را دور نموده بود و همین جاده را برای امویان و سایر مرتجعان هموار ساخت تا هر چه بخواهند بکنند و در دفاع از عملکردشان به "سنت پیشینیان" یعنی سنت تباه عثمان استناد بجویند.

۴) دوران امویان:

بنی امیه کارگردانان اصلی حرکت و جنبش ارتجاعی گرچه از فرصت رحلت پیامبر برای عملیات ارتجاعی استفاده کردند لکن هیچ فرصتی چون روی کار آمدن عثمان برای آنان موثر و مساعد نبود. ابوسفیان از نفوذ وسیع امویان در دستگاه عثمان بطوری بوجد آمده بود

که رو بمزار حمزه سیدالشهداء آورد و به قبر آنحضرت لگد می کوفت و می گفت: "ای حمزه! حکومتی که دیروز برایش با ما می جنگیدی امروز به چنگ ما افتاده است.."

حضرت علی (ع) در این مورد می فرماید:

"بخدا ادامه می دهند تا جایی که هیچ یک از محرمت خدا را هتک و حلال نشده نمی

گذارند و نه پیوند و نه رابطه مشروعی را نا گسسته می گذارند. نه خانه شهری از ستمشان ایمن می ماند و نه چادر صحرا نشین، و ویرانی جملگی داستانگوی آن ستم خواهد بود. دو گونه گریان به گریه خواهند نشست: یکی گریان بر دینش و دیگری بر دنیايش. دادخواهی شما از اینها به دادخواهی برده از ارباب می ماند که اگر ببیندش گردن اطاعت فرو خماند و چون چشمش را چپ ببیند به بد گویش پردازند. هر کدامتان خوش گمان تر به خدا باشید

بیشتر سختی می برید. " (نهج البلاغه ۲۰۷/۱)

عمار یاسر نیز پیش از استقرار سلطنت امویان در یک سخنرانی به این امر اشاره می کند و می گوید: "قصد این جماعت از تبلیغات فریبکارانه رسیدن به دیکتاتوری و پادشاهی است و اینکه دیکتاتور و شاه بشوند."

خود معاویه می گفت: "من اولین پادشاه هستم!" با به حکومت رسیدن معاویه نه تنها نظام سیاسی اسلام تغیی و به سلطنت تبدیل شد بلکه رویه حکومت هم دگرگون شد.

"در تاریخ اسلام، معاویه اولین زمامداری است که نگهبان و پاسبان و دربان گماشت، پرده آویخت، منشیان نصرانی استخدام کرد، و با گارد نظامی حرکت وی کرد... خود بر تخت می نشست و مردم را زیر دست خویش و فرو تر می نشانید... و مردم را به بیگاری می گرفت. هیچ کس پیش از وی چنین کاری نکرده بود. اموال مردم را تصاحب و مصادره می کرد." (تاریخ یعقوبی)

...در این دوره، گمراهی و زشت کاری دست بدست هم داد و معاصی و انحرافات از قبیل آنچه بشرح آمد بروز نمود، تا آنکه رویه پیغمبر بی پرده رد شد و حکمش آشکارا ندیده گرفته شد. بدین ترتیب حکومت بدکاران به حکومت کافر کیشان تبدیل شد.

در دوران سلطنت معاویه استعمال دو واژه "سلطان" و "سلطنت" متداول گشت.

معاویه در اواخر عمر از پی بکار بستن توصیه پدر در آمد و خواست با ولایتعهدی یزید سلطنت موروثی پدید آرد و قدرت حاکمیت را در نسل خویش پایدار گرداند. پس از یک سلسله کوشش خستگی ناپذیر و تحمل حملات سخت، و رسوایی ها و قانون شکنی های ننگین به مقصود رسید.

شیوه حکومتی یزید مانند پدرش معاویه شیوه سلطنتی استبدادی بود. زینب (س): "تو امیر مسلطی هستی که از ره بیداد دشنام می دهی و با قدرت و سلطه ات دیگران را سرکوب می کنی." (تاریخ یعقوبی ۳۵۳/۴)

استعمال دو واژه "سلطان" و "سلطنت" که در دوران معاویه متداول گشته بود در این عهد شیوع پیدا کرد. "سلطان" که پیشتر غالباً بمعنای حجت و برهان بکار می رفت معنی فرمانروایی و زمامدار و قدرت حاکمه یافت. چنانکه ابن زیاد در اولین نطق خود پس از رسیدن به کوفه در مسجد ایراد کرد مردم را بیم داد که از فرمان سلطان سر نیچیند. (لهوف، سید بن طاووس) و...

#### ب) تصدی حکومت:

تصدی امامت مستلزم وجود نص و وصیت بود. نص و وصیت بر ولایت و امامت علی بن ابی طالب تعلق گرفته بود. شیوه متقن و مشروع برای تصدی خلافت همین بود. اما جاه طلبانی که نمی توانستند به نص و وصیت استناد کنند روش نو ظهوری پیش گرفتند که به ظاهر عبارت بود از بیعت مسبوق به شورای اصحاب. بیعت مسبوق بر شورای اصحاب اساساً چیز تازه و بدعت آمیزی بود که در دوره پیامبر هرگز سابقه نداشت. در حقیقت آمیزه ای بود از دو عمل بیعت و شورای اصحاب. وانگهی شورای اصحاب بریاست پیامبر در مورد مسایلی تشکیل می شد که نصی در آن باره نبود و به پیشنهاد رسول خدا انجام می گرفت و در آن اکثریت آراء ملحوظ

بود. به علاوه شورا همیشه کامل بود و همه اصحاب از مهاجر و انصاری در آن شرکت می جستند. "بیعت" هم فقط برای تحکیم وفاداری پیروان نسبت به پیامبر که رهبر مشروع و مسلم شان بود انجام می شد و نه برای انتخاب امام و حاکم.

از همه اینها گذشته، امام و ولی حاکم توسط نص و وصیت معین شده بود و رای اصحاب و عوام نمی توانست در برابر رای خدا و پیامبر به چیزی گرفته شود. به این ترتیب روش تازه‌ای از آمیزه بیعت تهدید آمیز و فریب کارانه و شورای ناقص و آلوده و توأم با اعمال خشونت، پدید آمد که به اختصار "روش بیعت" می نامیم. و از نص و وصیت به آن تخطی و تمایل گشت.

بیعت در گذشته، قراردادی بود میان یک تن از طرفی و یکایک مسلمانان یا جماعتی از آنان از طرف دیگر. نخستین عقدی که بعد از بیعت موسوم شد به پیشنهاد پیامبر میان آن حضرت و یارانش منعقد گشت، به این مضمون که مسلمانان به فرمانبرداری تا سر حد جانبازی متعهد می شدند و همه چیزشان را به بهای بهشت و رضای خدا توسط پیامبر می

فروختند. مشهورترین بیعت که زیر درختی در "حدیبیه" منعقد شد بیعت الشجره نامیده شد. و بمناسبت آیه شریفه "رضی الله عن المومنین..." که در همین خصوص نازل گشت آن را بیعت "رضوان" یا "خشنودی" نامیدند. بیعت کنندگان به این مضمون با پیامبر عهد بستند که بر ضد کفار قریش پیکار کنند و در جهاد نگرینند.

گذشته از بیعت رضوان که همگانی بود و همه مردان مسلمان در آن شرکت داشته اند، بیعت های خصوصی میان پیامبر و گروهی از مسلمانان بسته شده بودند، مانند بیعتی که با انصار منعقد کرد یا بیعتی که با مهاجران و یا زنان منعقد فرمود.

مضمون بیعت تعهد آزادانه ای از طرف افراد است برای جانبازی و فداکاری مالی و اطاعت از پیامبر بعنوان نماینده خدا، و به هیچ وجه اثری از انتخاب رهبر و حاکم در آن نیست. چنین تعهدی طبعاً پس از وجود یافتن رهبر و فرمانده و حاکم است. تصدی رهبر و فرمانده و حاکم قاعدتاً باید به شیوه مشروع و بطریقی که مایه خشنودی خدا باشد به عمل آید و گرنه تعهد اطاعت نسبت به فرمانده و حاکمی که از طریق نامشروع و با زیرپانهادن نص و وصیت مسلط بر امور شده باشد عقلاً بیهوده است.

اگر گفته شود روشی که برای به حکومت رساندن ابوبکر بکار رفته روش انتخابی شورایی بوده و بیعت پس از انتخاب مشورتی حاکم صورت می گرفته است، خواهیم گفت که بنابر اسناد و روایات تاریخی همواره به افرادی که مورد تهدید قرار می گرفته اند گفته می

شد: "بیعت کن" یا "بیعت کنید" و هرگز موردی نمی توان یافت که اصحاب سقیفه ضمن تهدید و فشار گفته باشند: "انتخاب کن". این حقیقت در تاریخ و در مورد علی بن ابیطالب، زبیر بن عوام و جمعی دیگر از بزرگان اصحاب به روشنی و به قاطعیت ثابت است. وانگهی

اگر روش، یک روش انتخابی بود آن همه تهدید و توسل به آتش چرا؟!

رسم بیعت به این قرار تغییر شکل داده و به خدمت انتخاب زمامدار و خلیفه سیاسی در آمد.  
تخلف از نص و وصیت و زیر پا گذاشتن حکم خدا و پیامبر در تصدی خلافت، و توسل به  
به مشاوره ناقص و بیعت، گامی بلند در طریق ارتجاع بود که از آن بلند تر مسیر نبود. پیامبر  
به مردم آموخته بود که رهبری سیاسی مسلمانان یک وظیفه و نه یک حق یا مقام و  
امتیاز فردی است. بر اساس این اصل در تصدی حکومت، اعمال زور و حيله و توطئه بی  
مورد و ناروا می نمود. هیچ کس نمی توانست برای حکومت اصرار بورزد یا دیگران را از  
سر خویش به یک سو زند یا رغبتی زاید به دان نشان دهد. چه، تصدی این مقام پر مسیولیت  
جز قبول یک وظیفه سنگین و خطیر نمی باشد و این با بروز شوق مفرد و خود خواهانه  
سازگار نیست.

تحقق بیعت که با رضایت اصحاب و صاحب نظران مسلمانان ملازمه داشت مدتها شرط حتمی  
تصدی حکومت دانسته می شد، تا آنکه رفته رفته بکاربردن زور و قوه قهریه معمول گشت و  
کار به کشتن و بستن انجامید و این هنگامی بود که خلافت سیاسی هم تغییر ماهیت داده و  
به سلطنت استبدادی و موروثی گراییده بود. پس بیعت و رضای عامه را در تصدی حکومت  
کمترین اثری نماند.

بیعت نمی تواند روش انتخاب رهبر و حاکم باشد. بلکه بمثابة عامل تحکیم حکومت امام و  
رهبر شایسته بایستی تلقی شود. امیرالمومنین علی بن ابیطالب بیعت را همچنان تلقی فرموده



است.. از انبوهی بیعت کنندگانی که به اصرار و اشتیاق به سوی شتافته و برای دست نهادن در دست مبارکش سر از پانمی شناختند و بدان مفتخر بوده است، با این همه هرگز بیعت را دلیل مشروعیت رهبریش نشناخته بلکه مایه تحکیم خلافت سیاسی خویش دانسته است چنانکه پس از انجام بیعت می فرماید: "اینک حق به حقدار رسید و به جایگاه حقیقیش قرار گرفت." یعنی حاکمیت به من که حاکم و امام و مقتدا و رهبر حقیقی هستم متعلق بود ولی لازمه اعمال حاکمیت تحقق بیعت بود که اینک انجان پذیرفت. تلقی بیعت بمثابه عامل تحکیم ناشی از اصول اعتقاد سیاسی مسلمانان بوده و از دین و شریعتشان جدا ناپذیر است.

برای روی کار آمدن ابوبکر دو بیعت ترتیب دادند:

۱- بیعت خصوصی عده‌ای از اصحاب که بیشتر از مهاجرین بودند در سقیفه بنی ساعده و روز وفات پیامبر.

۲- بیعت عمومی که از فردای آن روز آغاز شد.

بیعت نخستین که قاعدتا بایستی با حضور همه اصحاب انجام می شد بدون حضور عده‌ای از بزرگان اصحاب و بعکس با حضور جماعت کثیری از عوام صورت گرفت آنهم برای نقص نص و وصیت! مسعودی می نویسد: "علی و عباس بن عبدالمطلب و برخی از مهاجرین چون سرگرو کفن و دفن پیغمبر (ص) بودند در سقیفه حضور نداشتند."

انجمن سقیفه بعثت نقصی که از حیث عدم حضور علی بن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب و سایر اصحاب بزرگ داشت شورای عالی رهبری جامعه بشمار نمی رفت.

شیوه جاهلی تصدی ابوبکر یک اقدام مقدماتی در راه ارتجاع همه جانبه بود که زمینه تخلفات بعدی و تغییرات اساسی تری را مهیا می کرد. توطیه سقیفه از آن جهت هم خطرناک و خاینانه بود که اولین اقدام ارتجاعی و گرایش رسوا و تکان دهنده به شیوه جاهلی بشمار می رفت و برای نخستین بار پرده حرمت اصول و سنن اسلامی را می درید و راه را برای منافقان به کمین نشسته ای چون امویان هموار می ساخت. معاویه بی جهت از آن باوصف تجلیل آمیز "بیعت هدایت" یاد نمی کرد.

روش تصدی و رویه حکومت پاب پای هم دگرگون می شد و پیوسته به قهقرا می رفت. برای بکری نشاندن عثمان توطیه گرانی از سقیفه که بعدها عناصر اموی به جمعشان راه یافتند یک بیعت خصوصی ترتیب دادند که با بیعتسقیفه تفاوت کلی داشت در سقیفه جمع کثیری از اصحاب و انبوهی از عامه شرکت داشتند و نطق ها ایراد و سخنها ردوبدل شد تا به بیعت

انجامید اما بیعت خصوصی عثمان را به یک شورای شش عضوی واگذار شده بود که با حيله و فریب ترتیب یافته بود. عمر که خود بدون بیعت خصوصی و بشکل ولایتعهدی خاص رژیمهای سلطنت مطلقه مصدر کار شده بود برای جلوگیری از روی کار آمدن علی چنان شورایی ترتیب داد و نظام نامه ای مقرر کرد که نتیجه اش برای افرادی هم که زیاد به جریان سیاسی وارد نبودند از پیش معلوم بود. وی که تهدیدات خشنش نسبت به مخالفین

ابوبکر و مخصوصاً نسبت به علی تاریخ سیاست آن عصر را به سیاهی آلوده است برای تضمین پیروزی عثمان رفیقش عبد الرحمن بن عوف را بر اعضای شورا گماشته بود تا با تهدید مسلحانه از آنان رای دلخواه را بستاند .

تا زمان عثمان فقط در طرز تصدی از رویه اسلامی تخلف گشته بود اما در دوره عثمان در ادامه حکومت و حفظ آن هم بدعتی پدید آمد و بجای اینکه بخواست عمومی و مصلحت اسلام اتکا شود بقدرت مسلح تکیه گشت. مردم و اصحاب خواستار تغییر رویه سیاسی و اقتصادی عثمان شدند و یک جریان نیرومند از امر بمعروف و نهی از منکر بر ضد حاکم و همدستان و مشاورانش پدیدار گشت تا آنجا که از هر شهر و دیار سیل انقلابیون بمدینه روان گشت و جملگی بر عزل یا تغییر رویه عثمان پافشردند. همدستان عثمان خواسته مشروع خلق را باشمشیر پاسخ گفتند و عملاً به تجاوز مسلحانه دست زدند. این تجاوز مسلحانه نخستین اقدام نامشروع داخل جامعه بشمار می آمد که برای حفظ و ادامه حکومت صورت گرفت. به این ترتیب اقدام مسلحانه و توسل بقوه قهریه و کشتن مسلمانان برای اولین بار بخدمت حفظ و ادامه حکومت در آمد و رجعت سیاسی را اوج داد.

چون برای امتناع از کناره گیری ، تجاوز مسلحانه به کار رفت زمینه اینکه در تصدی حکومت هم از بیعت و مشورت به شیوه تجاوز مسلحانه تخلف و تمایل شود همواره گشت. پس معاویه برای نخستین بار به منظور تصدی حکومت به تجاوز مسلحانه داخلی دست زد. زیرا قصد منحصر به فرد معاویه و همدستانش چنان که امام و عمار و یزید بن

قیس ارحبی و بسیاری دیگر گفته بودند، وصول به حکومت جباری بود و برای تامین این منظور راهی جز اقدام مسلحانه بر ضد خلافت قانونی و نظام اسلامی یافت نمی شد. خود معاویه در اولین خطبه نماز جمعه ای که پس از صلح در کوفه خواند، به مردم گفت: "من نه به خاطر اینکه نماز می خوانید یا روزه میگیرید و به حج می روید و کت می پردازید با شما جنگیده ام. شما امروز هم می توانید از ادانه همین کارها را بکنید. با شما فقط به این خاطر جنگیده ام که بر شما تسلط یابم و الحمد لله علی رغم خواسته شما به مقصود رسیده ام." اظهار این مطلب که علی رغم شما بر شما تسلط و حکومت یافته ام هتک آشکار حرمت اصول اسلامی و کار فوق العاده ننگین و اهانت اوری بود. چنانچه فقها و علمای بزرگ انرا همین گونه تلقی کرده اند.

شیوه غلبه و تسلط بر مردم و بدون رضای ایشان بر ایشان حکم راندن از این دوره متداول گشت. حتی حکام ابایی نداشتند که روی کار آمدن خود را به غلبه و تسلط نسبت دهند. شیوه ای که در سقیفه توسط عمر و ابوبکر و همدستانش ابداع شد در ادامه به وسیله معاویه تکمیل گشت. بیعت گیری معاویه حد نهایی طرز بیعت ابوبکر بود که عمر کار گردان آن به شمار می رفت. نمونه ای چند از بیعت گیری وی را از تاریخ می آوریم تا در تعیین شیوه تصدی در دوران اموی و نمایش سیر این شیوه موثر باشد. عمر و عاص که در کنگره "دومه الجندل" نماینده دستگاه شام و معاویه بود پس از شکست حاکمیت به فکر تصاحب خلافت افتاد. پس به محض بازگشت به دمشق مقدمات کار را فراهم ساخت. به

جای اینکه مثل همیشه به ملاقات معاویه برود، به او پیغام داد تا وقتی به تو احتیاج داشتم به دربارت می آمدم. حال تو باید به خدمتم بیایی. معاویه که دانست چه در سر می پرورد نقشه ای چید و به خانه عمر و عاص روانه شد. در آنجا او را با حيله ای تنها در اتاق به دام انداخت. به طوری که جز چند تن از خاصان معاویه هیچ کس نماند. یکی از ماموران معاویه طبق نقشی که قبلاً برایش معین شده بود، درب اتاق را از داخل بست. عمرو پریشان خاطر رو به معاویه کرد که بالاخره کار خودت را کردی. گفت: بله، اینک میان دو چیز مخیری بیعت و مرگ. عمرو اجازه خواست تا با غلام مخصوصش وردان که طرف مشورتش بود، در آنباب مشورت کند. به این قصد که دو نفری بر معاویه و چند مامورش حمله آورند و یارانش را که در اتاق های مجاور بودند به یاری بخوانند. معاویه که به نیتش پی برده بود اجازه نداد و تهدید کرد که وردان یا نعشت را می بیند یا در حالی که بیعت کرده باشی. عمرو بی چاره که نقشه خود را بر آب و حریف را چیره دید از در التماس در آمد که "پس بوعده ات که مصر را بطعمه من دهی وفا کن. تعهد کرد استان مصر را تا آخر عمر طعمه وی گرداند. این توافق اجباری و خدعه آمیز و خاینانه را بیعت عمرو عاص با معاویه نام دادند بیعتی که چپاول مادام العمر یک کشور زرخیز و چه المصالحه آن بود. معاویه اعیان شام را بدرون طلبید بی آنکه هیچیک از بستگان عمرو را رخصت ورود بدهد. در چنان حالی از او به این مضمون بیعت گرفت چون هیچکس را برای خلافت کار آمدتر از معاویه ندیدم تصمیم گرفتم با او بیعت کنم. اعیان شام با

مشاهده بیعت عمرو و عاص دست موافقت پیش آوردند و معاویه در حالی به خانه بازگشت که خلیفه شده بود.

پس از اینکه سلطنت مطلقه در شام تحکیم گشته و حرکت ارتجاعی به پیروزی شگرفی نایل آمده بود موروثی کردن سلطنت در خانواده اموی ضروری بنظر می رسید. اینکار بیش از سلطنتی شدن رویه حکومت و طرز تصدی آن خطرناک و منافی اسلام بشمار می آمد زیرا تضاد مهم خلافت با سلطنت در طرز تصدی آن بود و موروثی شدن یعنی تثبیت یکی از طرق متداول تصدی امور در حکومت استبدادی. شیوه تصدی ضد اسلامی قهر و غلبه تا اینجا فقط توانسته بود معاویه را بر تخت بنشانند اما موروثی شدن، سلسله یی از سلاطین جابر را بر گردن مردم سوار و در جامعه استوار می ساخت .

لازم بذکر است که معاویه از سال ۱۸ هجری تا سال ۶۰ هجری (۴۲ سال) حکومت دمشق را در دست داشت. مردم این ولایت از آن روزی که مسلمان شده اند، خالد پسر ولید و معاویه پسر ابوسفیان را بر سر خود دیدند . نمونه مسلمان پاک دین در دیده بیشتر آنان کسانی از

این دست مردم بوده است. و احکام قرآن در کردار این والیان و حاکمان و دست نشاندهگان ایشان جلوه می کرد. معاویه به دشمنی با علی رنگ و بوی دینی داده بود و مردم نیز بی قید و شرط از او فرمان می بردند. یاران با وفایی که علی (ع) از نبودنشان در کنار خود احساس تنهایی میکند و بیان می کند: "حاضر من ۱۰ تن از شما را بدهم و یک تن از یاران معاویه را

بگیرم." (نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۰)

یک نقل تاریخی را از میان هزاران مورد از این که معاویه چگونه از نا آگاهی مردم نسبت به اسلام و تعالیمش به سود خود و بنی امیه سوء استفاده می کرده است را مرور می کنیم:

"عبدالله بن علی گروهی از مشایخ شام را نزد سفاح فرستاد که اینان از خردمندان و دانایان این ملک اند و همه سوگند می خورند که ما نمی دانستیم رسول الله خویشاوندانی که از او ارث برند جز بنی امیه داشته است تا آن گاه که شما امیر شدید."

(الفهوات النادره ص ۳۷۱)

معاویه از اوان تحکیم حکومتش چون میدان را بلا منازع یافت در اندیشه ولایتعهدی یزید فرو رفت تا حکومت را در نسلش پایدار گرداند. هفت سال تمام در پی راضی کردن این و آن بود تا هر چه بیشتر رای موافق ولایتعهدی یزید کسب کند. به این مقصود به نزدیکان هدیه می داد و بیگانگان را با رشوه نرم می ساخت. مدتی که دنبال کردن علنی نقشه را میسر نمی دید، باز می ایستاد و با پیشامد فرصت مناسب کار را از سر می گرفت و زمینه را به حیلہ های رنگارنگ مهیا می کرد. و در آخر هم با اعمال زور و تطمیع و تهدید مخالفان و حتی کشتن رقیبان توانست به هدف خویش برسد و حکومت را موروثی کند.

### جمع بندی:

هنگامی که پیغمبر دعوت خود را در مکه آغاز کرد قدرت سیاسی و اقتصادی در دست دو گروه بود:

## ۱- شیوخ یا روسای قبایل (موروئی) ۲- ثروتمندان

بتها در نظر ایشان جز وسیله ای برای سر گرم نگه داشتن مردمان ساده دل نبود. مسلماً اگر در همان روزهای نخستین بعثت پیامبر، دعوت پیامبر در یکتا پرستی خلاصه می شد، قریش آنچنان از وی و دعوت وی روی گردان نمی شدند. بلکه ممکن بود همه ایمان هم بیاورند اما چون پیامبر در کنار این دعوت خواسته ها و تعالیم دیگری نیز با خود همراه داشت، تعالیم و دستوراتی که موقعیت اجتماعی این دو گروه را تهدید می کرد و با منافع این دو قشر سازگاری نداشت. (مانند دستورات خداوند در سوره همزه و...)

این است که مخالفان سر سخت پیامبر از این دو گروه اند و برای جلوگیری کردن از موفقیت پیامبر در ابلاغ پیامش به هر کاری دست زدند تا آنجا که اذیت و آزار مسلمانان به آنجا رسید که آنها را وادار به ترک مکه و اقامت در مدینه وادار کرد و تهدیدات و کارشکنی آنان بر علیه پیامبر تا به آنجا کشید که برای قتل او هم پیمان شدند و پیامبر اکرم نیز مجبور به ترک آنان شد.

تا آنجا که مسلمانان به رهبری پیامبر به منظور دفاع از حقوق پیامال شده مسلمانان مکه که با آنها هم پیمان شده بود اقدام به فتح مکه کردند.

پس از این پیروزی، مردم پی در پی مسلمان میشدند اما بسیار خوش باوری است که بگوئیم همه این نو مسلمانان با گفتن کلمه شهادت به یکباره همه عاداتهای دیرین را از کینه توزی



، تحقیر زیر دستان ، تجاوز به مال و عرض دیگران ، نازیدن به تبار ، مال اندوزی و ستمگری و... که لازمه زندگی اعراب جاهلی است رها کردند و در مدت این چند سال چنین رتبت یافتند که آئینه تمام همای خصلتهای اسلامی گردیدند. هر چه بود آن عاذتها برای مدتی زیر پردهای از فراموشی پنهان گشت. وحدت گونه ای ، بر اساس برادری اسلامی و لغو امتیازات خانوادگی و رعایت تقوی در جامعه حکم فرما شد. اما بعد از محمد(ص) همین که اسلام از مرز جزیره فراتر رفت ، همین که مردم غیر عرب با خوی و خصلت غیر قبیله ای این دین را پذیرفتند ، همین که در آمدهای سرشار به مدینه سرازیر شد ، و سران مسلمانان از درگیری در میدان جنگ به تن آسائی در کاخ و سر گرمی در کشت و باغ و مزرعه پرداختند ، نشانه های آن اشرافیت فراموش شده به تدریج پدید آمد. و اشرافیت معنوی با اشرافیت مادی در هم آمیخت و رفته رفته اصل مساوات اسلامی از میان رفت تا آنجا که در پایان خلافت عثمان امویان نه تنها از جهت تصدی مقامات دولتی بر غیر امویان برتری یافت ، بلکه مقدمات برتر شمردن عنصر عرب از دیگر نژادهایی که مسلمانی را پذیرفته بودند فراهم گردید. در دوره معاویه ارتجاع طلبان به رهبری معاویه که برای مقابله و از بین بردن روح تعالیم اسلام و قرآن بهترین راه را "تحریف" دین خدا دیده بودند در این دوره این تحریفات و بدعتها را به شدید ترین وجه ممکن رسانیدند. آنان خوب می دانستند که بدترین نوع مبارزه با یک مکتب تحریف آن است و بدترین نوع تحریف آن این است که رهبران و سیاستمداران آن مکتب بر خلاف احکام و دستورات آن عمل کنند و در عین

حال اعمال خود را مطابق با قوانین و روح تعالیم آن مکتب بنامند. و دیگر اینکه آنان بدرستی دریافته بودند که اگر خواهان نابودی و انحراف دین رسول الله هستند نباید بگذارند تعالیم علی (ع) و خاندان علی (ع) در جامعه وجود داشته باشد به همین دلیل معاویه با جعل حدیث در مذمت علی (ع) و مدح خلفا بخصوص عثمان و نسبت دادن آن احادیث به پیامبر و رواج اندیشه جبر گرایانه و مرجئه (تفکری که در آن ایمان را امری درونی و بی ارتباط با عمل انسان که امری بیرونی است می دانند) می پرداخت. وقتی از مروان بن حکم که از نیروهای ارتجاعی بنی امیه بود می پرسیدند که چرا در ذم علی (ع) حدیث جعل می کند، می گوید "اساسا حکومت بنی امیه جز با سیاست سب علی پابر جانمی ماند" (انساب

الاشراف ج ۴ ص ۵۷)

....

بطوریکه ملاحظه شد مجموعه عواملی دست بدست هم داده و باعث شدند تا تحولی که پیامبر اکرم و یارانش با زحمت و مشقت فراوان به انجام رسانیده بودند را از مسیر

اصلی خویش منحرف و روح کلی آن را نابود بکند. از مجموعه عواملی را که جریان ارتجاع را در مقابل تعالیم و دستورات روح بخش اسلام به جلو پیش بردمی توان به

موارد زیر اشاره کرد:

۱. عمل نکردن به نص و وصیت پیامبر اکرم مبنی بر جانشینی علی (ع) و اهل بیت آن امام به رهبری جامعه.

۲. نفوذ منافقین و ارتجاع طلبان در صفوف مومنان و اصحاب و کنار زدن مومنان و اصحاب واقعی.

۳. احراز پست ها و تصدی مقامات حکومتی بر اساس باند بازی و ملاکهای جاهلی (قبیله سالاری) و نه ملاک ها و ارزشهای اسلامی.

۴. ثروت اندوزی و راحت طلبی خواص و بلند پایگان حکومت.

۵. باقی ماندن یک سری از عقاید و آثار روانی آن بر مسلمانان.

۶. اعمال خشونت و روشهای قهر آمیز با منتقدان دلسوز اسلام همچون ابوذر هاو..

۷. تبدیل بیعت به پایه و اساس حکومت و گرفتن به زور و تهدید بیعت در زمان

ابوبکر و جانشینی بدور از انتظار عمر و همچنین تشکیل شورای فرمایشی سقیفه

برای به حکومت رساندن عثمان و در ادامه تبدیل حکومت به سلطنت در زمان

معاویه و جانشینی موروثی یزید و...همگی از عوامل نابود ساختن و به انحراف

کشاندن حکومت که از مهمترین ارکان جامعه اسلامی بود شد.

۸. شک و شبهه در دین و از دست رفتن ایمان کامل به مفاهیم دین با ورود

مباحث جدید.

۹. نا آگاهی مردم و تازه مسلمانها از روح تعالیم اسلامی و قیاس قرار دادن

حاکمان به مثابه دین.

۱۰. از بین رفتن وحدت جامعه اسلامی پس از، از دست دادن اصحاب عالی قدر.

### منابع:

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. از کتاب "انقلاب تکاملی اسلام"، نویسنده: جلال الدین فارسی، بهره فراوان برده شده است، گرچه نویسنده این سطور دارای ملاحظات انتقادی نسبت به مطالب این کتاب می باشد.
۴. کتاب "پس از پنجاه سال"، نویسنده: دکتر جعفر شهیدی، که در این کتاب نویسنده، بیشتر به نقش ثروت اندوزی اصحاب و حاکمان جامعه در ارتجاع "انقلاب اسلامی پیامبر" پرداخته است.
۵. کتاب "انسان، مسئول و تاریخ ساز"، نویسنده: محمد باقر صدر